

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ایرانِ مظلوم

نصرالله پورجوادی

یار بیگانه مشو تا نیری از خویشم
غم اغیار مخور تا نکنی ناشادم
شمع هر جمع مشو ورنه بسوزی ما را
یاد هر قوم مکن تا تروی از یادم
می مخور با دگران تا نخورم خون جگر
سیر مکش تا نکشد سر به فلک فریادم

حافظ

همه اشیاء آن بخصوص کاشیها و تابلوها و پارچه‌هایی که دیوارها را مزین کرده بود با من سخن می‌گفتند، به زبانی که زبان من بود. اما در بیرون مزار، تقریباً همه چیز بیگانه می‌نمود. زبان مردم قونیه و خط آن به همان اندازه برای من بیگانه بود که برای مولانا در هفتصد و پنجاه سال پیش. ترکها مانند من مولانا را از خود می‌دانستند، ولی آنها برخلاف من از مولانا نبودند. بیگانگی ایشان با تاریخ و فرهنگ اسلامی کشورشان به حدی بود که حتی کسبه اطراف مزار هم نمی‌دانستند که زبان مولانا فارسی بوده و مثنوی در اصل به این زبان بوده است نه ترکی. غریزدگی ابلهانه ترکان ترکیه و بخصوص لجاجت و حماقت طرفداران پان‌ترکیسم نه تنها شخصیت‌های بزرگ عالم اسلام مانند مولانا جلال‌الدین و صدرالدین قونبوی بلکه همه مظاهر فرهنگ اسلامی را مسخ کرده است. تا انسان خودش به ترکیه نرود و از نزدیک شاهد اوضاع فرهنگی آنجا نشود نمی‌تواند میزان دشمنی ترکهای ترکیه را با زبان و خط دیرینه خودشان و از آن بالاتر با فرهنگ اسلامی این کشور اصیل مسلمان درک کند.

دو ساعت بود که وارد حلب شده بودم و در گاراژ انتظار اتوبوس دمشق را می‌کشیدم. خسته بودم و گرسنه. با وجود اینکه دوروز بود که قونیه را ترک گفته بودم و با اتوبوسی قراضه راه ناهموار و خسته‌کننده قونیه به حلب را پشت سر گذاشته بودم، خاطره خوش زیارت مزار مولانا و حالی که در چند روز اقامت خود در این شهر داشتم هنوز افکار مرا به خود مشغول می‌داشت. پنج سال دوری از ایران و اقامت در غرب احساس شدید غربت را در من به وجود آورده بود و پیش از مراجعت به وطن تصمیم گرفته بودم به مزار مولانا مشرف شوم تا در آنجا با هزار و چهارصد سال فرهنگ و زبان خود دوباره بیعت کنم. مولانا برای من مظهر تمام عیار چهارده قرن فرهنگ اسلامی بود، و زبان مثنوی که مجلای این فرهنگ بود زبان من بود. وقتی قدم در صحن مزار گذاشتم، حال فرزند گمشده‌ای را داشتم که پس از سالها در بدری و آوارگی به آغوش مادر خود بازمی‌گردد. قطره‌ای بودم که به دریا می‌پیوستم. با آنکه اولین سفر من به قونیه بود، همه چیز مزار برایم آشنا بود. نه تنها صاحب مزار و بارگاه آن، بلکه در و دیوار و ساختمان آن و

نقشه‌های جغرافیایی و همه کتابهای درسی این کشور از مدتها قبل خوزستان را عربستان نامیده بودند. (و شنیدم که تا دو سال پیش هم این نام همچنان در کتابهای درسی سوریه حفظ شده بوده است).

کوشش من برای اثبات حقانیت ایران بی‌فایده بود. عدم آشنایی قبلی من با موضوع و سادگی و خامی پاسخهای من و تعصب عربیت او نه تنها تغییری در عقیده او ایجاد نکرد، بلکه سماجت و لجاجت او از يك طرف، و بی‌اعتنایی من از طرف دیگر او را در موضع تهاجمی قرار داد. وقتی به دمشق رسیدیم و از اتوبوس پیاده شدیم آخرین تیر خود را به طرف من رها کرد و نسبت جاسوسی به من داد. چهار پنج ماه از جنگ تابستان ۱۹۶۷ گذشته بود، و من در اتهام ناجوانمردانه‌ای که به من می‌زد آثار عقده‌های شکست مفتضحانه‌ای را که عربها از اسرائیل خورده بودند بوضوح می‌دیدم. تا مهمانخانه مرا تعقیب کرد، و با وجود اینکه به قصد زیارت و اقامت چند روزه به دمشق رفته بودم، ناچار شدم روز بعد آنجا را ترك کنم و راهی ایران شوم.

سفر کوتاه من به سوریه و برخورد من با آن دانشجوی سوری اگرچه بسیار تلخ بود، ولی بعدها من سعی کردم آن را فراموش کنم و بی‌اعتنا از آن قضیه بگذرم. حق نان و نمکی که او بر گردن من داشت، هرگونه کینه و دشمنی را از دل من دور کرده بود. گناه تعصب آن جوان عرب را به گردن سیاست شوم کسانی انداختم که مفتضحانه از اسرائیل شکست خورده بودند و برای انحراف اذهان مسلمانان عرب به نیرنگهایی چون تغییر نام استان خوزستان و خلیج فارس پرداخته بودند. وانگهی، در آن روزگار این‌گونه تلاشهای مذبحخانه هرگز به چشم ما نمی‌آمد. چه کسی پیش‌بینی می‌کرد که همان ادعاهای بی‌پایه روزی جرقه‌هایی شود که آتش يك جنگ خانمانسوز را میان دو کشور همسایه مسلمان روشن کند و صدها هزار جوان رشید را به کام مرگ فرو برد و میلیونها نفر را آواره و دربدر کند؟

*

هم‌اکنون که این سطور را می‌نویسم دائرة المعارفی پیش‌روی من است که حکومت بعثی عراق در سال ۱۹۷۷ منتشر کرده و در ابتدای آن پس از تصاویر حسن البکر و صدام حسین نقشه رنگی عراق نیز به چاپ رسیده است. در این نقشه رسمی استان خوزستان ما را با رنگی دیگر از ایران جدا کرده و عربستان نامیده‌اند. این کتاب و نقشه سه سال پیش از حمله ناجوانمردانه عراق به ایران چاپ شده است. و این تنها سندی نیست که عراق

اتوبوس دمشق بالآخره آمد. دقایقی قبل جوانی سوری آمده بود و کنارم ایستاده بود. پیش از اینکه سوار اتوبوس شویم باب صحبت را با من گشوده بود. وقتی فهمید خارجی هستم به حکم مهمان‌نوازی شرقی با مهربانی با من رفتار کرد. هنگام سوار شدن به من در حمل یکی از ساکهای دستی ام کمک کرد. در اتوبوس کنار دست من نشست. ماه مبارک بود، همینکه اتوبوس از شهر خارج شد صدای اذان مغرب از رادیوی اتوبوس بلند شد. با فریاد الله اکبر ولوله‌ای به پا شد و مسافران به جنب‌وجوش افتادند. دستمالها و بقچه‌ها بود که از زیر صندلی و ساک دستی بیرون می‌آمد. همه مشغول خوردن شدند. من از خوردنی چیزی با خود نداشتم، ولی این جوان مرا با خود همکاسه کرد و همین همکاسگی ما را به هم نزدیکتر کرد، به طوری که او به خود اجازه داد تا از اسم و رسم و گذشته و موطن و مقصد سفر من بیشتر سؤال کند. کجا بوده‌ام؟ چه می‌کرده‌ام؟ و به کجا می‌روم؟

بیست سال از آن تاریخ می‌گذرد و من جزئیات آن گفتگو را از یاد برده‌ام. اما يك چیز هست که خاطره آن در ضمیر من همچون نقشی بر سنگ به جا مانده است. خاطره‌ای تلخ و دردناک. از من پرسید کجایی هستم، و چون فهمید ایرانیم همه چیز میان ما به هم خورد. از شنیدن نام ایران تغییر محسوسی در چهره و لحن گفتارش پدید آمد. جوانی که تا آن لحظه يك دنیا صفا و لطف و غریب‌نوازی از خود نشان داده بود ناگهان تبدیل به يك باز پرس سازمان امنیت و اطلاعات سوری شد. با تغییر از من پرسید: چرا عربستان را اشغال کرده‌اید؟

سؤال عجیبی بود و من که منظور او را اصلاً درک نکرده بودم مدتی مات و مبهوت به او خیره شدم. عربستان برای من عربستان سعودی بود، کشوری که هیچ ربطی به ایران نداشت. وقتی از او سؤال کردم که چگونه و کی ایران عربستان را اشغال کرده است، توضیحی داد که همه چیز را برایم روشن کرد. منظورش از عربستان استان خوزستان در ایران بود.

این اولین باری بود که من خوزستان را به این نام می‌شنیدم. در تمام طول تحصیلات دبستانی و دبیرستانی خود و در همه کتابهای تاریخی و جغرافیایی فارسی و حتی انگلیسی و فرانسوی من با این اسم از برای خوزستان روبرو نشده بودم. ولی از نظر او این منطقه عربستان بود. اگرچه سخنان او در آن روز مرا سخت دل‌آزرده کرد، ولی اکنون که در این قضیه فکر می‌کنم او را مقصر نمی‌دانم. عربستان نامی بود که کشور سوریه و سایر کشورهای عربی از مدتها قبل بر استان خوزستان نهاده بودند. در همه



سخترانیی شنیدم از يك شرقشناس انگلیسی دربارهٔ زبان و ادبیات بلوچی. دو سه ماه بعد برنامهٔ مشابه دیگری از رادیو بی بی سی پخش شد. بلوچستان منطقه‌ای است که کشورهای غربی (و شرقی) می‌خواهند از آن کشور دست نشانده‌ای بسازند به عنوان استخوان لای زخم، و اولین قدم در این راه مسألهٔ زبان بلوچی و جدایی آن از فارسی است. داستان کردستان نیز برای همهٔ ما شناخته است و نیازی به شرح آن نیست. دو سال پیش در لندن در يك کتابفروشی سلسله جزواتی را دیدم که دربارهٔ اقوام مختلف ایرانی و وجوه افتراق ایشان چاپ شده بود. اینها همه حکایت از خوابی می‌کند که کشورهای دیگر برای ایران مظلوم دیده‌اند. اما این تفرقه‌افگنیها منحصر به خارج از مرزهای ایران نیست و این فقط دیگران نیستند که می‌خواهند ایران را آشفته و قطعه‌قطعه کنند. امان از دست آشنایان!

*

چند ماه پیش چاپ تازهٔ کتابی به دستم رسید به نام سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی به قلم دکتر جواد هیئت، پزشکی که از روی عرق ترکی به دفاع از زبان مادری خود برخاسته و داغ کهنه‌ای را تازه کرده است. این کتاب که بار اول در سال ۱۳۶۴ و بار دوم در سال ۱۳۶۵ به همت مؤسسه انتشاراتی «نشر نو» در تهران چاپ شده است به ظاهر کتابی است تحقیقی دربارهٔ تاریخ و مراحل تکوین زبان ترکی و لهجه‌های مختلف آن. نگارنده چون نه ترک است و نه زبان‌شناس، به خود اجازه نمی‌دهد دربارهٔ مطالب زبان‌شناسی و اطلاعاتی که مؤلف از کتابهای محققان روسی و تحقیقات طرفداران پان‌ترکیسم دربارهٔ زبان ترکی اقتباس کرده است اظهار نظری بکند. نقد این جنبه از کتاب را به متخصصان فن واگذار می‌کنم. چیزی که در اینجا می‌خواهم بدان بپردازم مطالب سیاسی و نغمه‌های تفرقه‌افگانهٔ این اثر است که در نظر اول چندان مشهود نیست، چه جنبه‌های به ظاهر علمی کتاب تا حدودی آن را تحت الشعاع قرار داده است.

مطلب سیاسی این کتاب و نیت نویسنده را در يك جمله می‌توان خلاصه کرد: دولت جمهوری اسلامی ایران باید اجازه دهد در مدارس آذربایجان بجای فارسی به زبان ترکی تدریس کنند و کتابهای درسی به زبان ترکی نوشته شود. این مطلب را هم نویسنده و هم دوست و همکار او آقای حمید نطقی در تقریظی که به این کتاب نوشته است به عبارت دیگر صریحاً بیان کرده‌اند. ابتدا سخن آقای نطقی را نقل می‌کنیم. می‌نویسد: «هر قوم زبانی دارد که امروز بدان تکلم می‌کند و عادلانه و خداپسندانه و عادلانه آن است که فرزندان آن قوم را در آن زبان دانش و بینش بیاموزیم، با همان زبان بدانها خطاب کنیم و محترمشان داریم» (صفحهٔ دو). مؤلف نیز خود در انتهای کتاب همین نتیجه را گرفته است.

در آن مدعی مالکیت بخشی از سرزمین ایران شده است. همهٔ نقشه‌ها و همهٔ کتابهای جغرافیایی عراق، اعم از درسی و غیردرسی، رسمی و غیررسمی، همین وضع را دارد. این نقشه‌ها و کتابها خود سندی است از آغاز جنگ بیرحمانه‌ای که عراق بر کشور ما تحمیل کرد. عراق از سالها پیش از آنکه در شهر یور ۵۹ تانکهای خود را به استان خوزستان روانه کند و خانه‌ها و شهرهای این استان را با خاک یکسان نماید، تجاوز خود را به این منطقه تدارک دیده بود و در این تجاوز کشورهای که استان خوزستان را عربستان و خلیج فارس را الخلیج العربی نامیده بودند سهیم بودند. جنگ تحمیلی از جنبهٔ فرهنگی آغاز شد. سالها پیش از آنکه تانکها و زره‌پوشهای بعثیان به سرزمین ایران سرازیر شود و گلوله‌های سربازان عربِ بعثی قلب جوانان ما را سوراخ کند، سیاستمداران و رشکستهٔ عرب نقشه‌های جغرافیایی را تحریف کرده بودند و دست کم يك نسل را در مدرسه‌ها و دانشگاههای خود با این فکر پرورده بودند. این سیاست شوم شیوهٔ همیشگی متجاوزان و زورگویان است. پیش از اینکه سربازان خود را با سلاحهای آتشین و مرگبار به کشوری سرازیر کنند، اذهان ملت خود و اگر بتوانند جهانیان را آماده می‌کنند. تجاوز فرهنگی از طریق تحریف حقایق تاریخی مقدمهٔ تجاوز نظامی است و کتابها و نشریات و نقشه‌ها طایفهٔ تانکها و زره‌پوشهاست.

*

دو سه سال پیش دو نشریهٔ ادواری افغانی به زبان فارسی یکی به نام خراسان و دیگری به نام آریانا به دستم رسید. مقالاتی در این دو نشریه بود که طی آنها ادعا شده بود خراسان ایران بخشی است از خراسان بزرگ و خراسان بزرگ نیز اصلاً جزو سرزمین افغانستان است. حتی ادعا شده بود که ایران حقیقی همین منطقه است که از لحاظ تاریخی با افغانستان کنونی یکی است. بنابراین، ایرانیان که به غلط خود را به این نام می‌خوانند باید به همان منطقهٔ فارس و استانهای مرکزی قناعت کنند و ایران را به صاحب آن (البته ارباب متجاوز آن) بسپارند. سال گذشته در کنفرانس جهانی شرقشناسان در هامبورگ

کشور خود داشتند و دارند غافل مانده‌اند و چرا در بلوچستان زبان بلوچی را رسمی نکرده‌اند و در مدارس تعلیم نداده‌اند و در کردستان زبان کردی را و در آذربایجان زبان ترکی را و همین طور در شهرها و دهات مختلف زبانهای محلی را؟ پاسخی که تفرقه‌افگنان به این سؤال خواهند داد بسیار ساده است: «ظلمی» که به مردم ایران شده است همه به دست فارسها بوده است. فارسهای از خودراضی و ستمگر بودند که زبان خود را به ایرانیان ترک و کرد و لر و بلوچ و گیلک و مازندرانی و سمنانی و ترکمن و قشقایی تحمیل کردند. در رأس همه این ستمگران فارسی زبان هم حکومت پهلوی بود. قاجاریان ترک بودند و لذا آلت دست فارسها قرار نگرفتند، ولی پس از اینکه رضاخان میرپنج بر سر کار آمد در زمان او و پسرش محمدرضا نان فارسها در روغن بود. بنا به گفته آقای هیئت: «آنچه با آمدن حکومت پهلوی عاید مردم آذربایجان شد گذشته از استبداد و خفقان سیاسی، ستم ملی بود که از احساسات ملی-گرای افراطی و شوونیستی فارسیان سرچشمه می گرفت» (ص ۲۶۱). «سیاست شوونیستی و انحصارطلبانه رژیم پهلوی بر این بود که همه مردم ایران را یکباره و یکباره فارسی زبان کند و از آنها يك ملت واحد... بسازد» (ص ۲۶۱). بر اثر همین ستم ملی و سیاست غلط فارسیان بود که «مردم از نخستین حقوق انسانی یعنی تعلیم و تعلم و تکلم و تحریر به زبان مادری محروم ماندند» (ص ۲۶۱). با سرنگونی این رژیم ستمگر دیگر دلیلی ندارد که همه اقوام مختلف ایرانی زیر یوغ زبان فارسی بمانند و از نخستین حق انسانی خود محروم بمانند. اقوام مختلف ایرانی، بخصوص ترکها، «برای ایران قربانی داده و حق ایرانی بودن را به دست آورده‌اند و باید همه آنها حقوق مساوی داشته باشند» (ص ۲-۳۹۱). چه دلیلی دارد که بچه‌های ترک آذربایجان در مدرسه به زبان فردوسی و نظامی و عطار و شمس تبریزی و سعدی و حافظ و خواجه نصیر تحصیل کنند. تحمیل زبان فارسی به ترکان بی احترامی به مذهب و زبان ایشان است. اعطای حقوق مساوی به اقوام مختلف حکم می‌کند که «خصوصیات مذهبی و زبانی و فرهنگی هر يك محترم شناخته شود» (ص ۳۹۳).

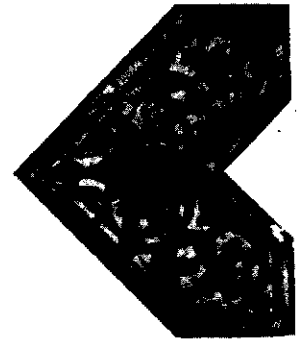
می نویسد: «مردم هر منطقه... باید بتوانند به زبان مادری و محلی خود تحصیل و تدریس کنند. زبان محلی باید در محل رسماً پذیرفته شده باشد» (ص ۳۹۳).

سخن در اینجا بر سر ایران است و اقوام مختلف ایرانی که زبانهای محلی دارند. بنا به گفته این دو، مردم بلوچستان باید در مدارس خود به زبان بلوچی تحصیل و تدریس کنند، و مردم کردستان به زبان کردی، و مردم لرستان به زبان لری، و عرب‌زبانان خوزستان به زبان عربی، و سمنانیها به زبان محلی سمنانی و گیلانیها به زبان گیلکی، و بالأخره ترکهای آذربایجان و قزوین و همدان و قوچان و ترکمنها و قشقاییها به زبان ترکی. و یقیناً پذیرش رسمی این زبانهای محلی مستلزم چاپ و نشر کتابهای درسی و غیردرسی و نشریات مختلف و پخش برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی به این زبانهاست. البته، آقایان هیئت و نطقی در اینجا نمی‌خواهند سنگ همه این اقوام و زبانها را به سینه بزنند. کتاب ایشان درباره زبان ترکی است و تلاش ایشان برای به رسمیت شناساندن این زبان است و ترکی کردن تحصیل و تدریس در آذربایجان (و شاید سایر مناطق شمالی ایران). ببینیم دلایل مؤلف برای طرد فارسی و جانشین کردن ترکی چیست، و چه عواقبی این کار برای کشور ما می‌تواند داشته باشد.

دلیلی که مؤلف آورده است حقوقی و سیاسی است. از نظر او این حق طبیعی هر کس است که به زبان محلی خود تحصیل کند. در طبیعی بودن این حق همین بس که کشورهای اروپایی و آمریکایی و حتی چین نیز آن را رعایت کرده‌اند، چنانکه: «در سویس چهار زبان رسمی است، در کانادا در قسمت فرانسه زبان زبان اول فرانسه است، در بلژیک دو زبان فرانسه و فلامان رسمی است. در شوروی بیش از پانزده زبان، و در چین پنج زبان رسمی است. در یوگوسلاوی هم پنج زبان رسمی است. در کشور فرانسه زبانهای نرماندی و لمپوزیم هم پذیرفته شده است. در انگلستان در منطقه اسکاتلند و ولز زبانهای محلی هم بعد از جنگ دوم جهانی شکوفا گردیده است» (ص ۳۹۳).

خواننده جوان و بی‌اطلاعی که مطالب فوق را می‌خواند چه بسا از خود بپرسد چرا مردم ایران از نعمت این همه زبان که در





فارسها نجات پیدا کرد و ترکها به آرزوی خود رسیدند. قلم را به دست شاهد بیست ساله آن روزگار می سپارم:

فرقه دموکرات بر آوردن خواستهای دیرینه فرهنگی مردم آذربایجان را سرلوحه برنامه‌های خود عنوان کرد و به دنبال آن زبان ترکی به موازات زبان فارسی در آذربایجان رسمیت یافت و تدریس به زبان مادری در مدارس آغاز شد. ضمناً برای تدریس در مدارس ابتدایی شش جلد کتاب به نام آنادیلی به زبان مادری چاپ و منتشر شد. زبان این کتابهای ترکی ساده و عامه فهم و بر مبنای زبان گفتگوی مردم آذربایجان است. در این دوره دانشگاه تبریز نیز تأسیس و ایستگاه فرستنده رادیو در تبریز ساخته شد. در دانشگاه زبان و ادبیات آذربایجان تدریس می شد و از رادیو نیز به عنوان وسیله ارتباط جمعی برنامه‌ها به ترکی پخش می گردید. روزنامه آذربایجان به عنوان ارگان فرقه دموکرات انتخاب شد و در آن اخبار و سخنرانیهای دولتی و مقالات سیاسی و اجتماعی و ادبی چاپ می شد. محافل شعر و ادب آذری رسمیت یافت (ص ۲۶۴).

این گوشه‌ای است از خواب خوشی که نویسنده سالخورده‌ما در جوانی دیده است. ولی افسوس و صدافسوس که این خواب خوش را بر او و همفکران او حرام کردند و یک عمر حسرت آن را بر دل ایشان نهادند. فرقه دموکرات دولتی بود مستعجل. ترکهای آذربایجان آزادی خود را از قید اسارت ایران به دست آوردند، ولی دردا و دریفا که یک سال بعد: «در اثر فشار اولتیماتوم آمریکا، شوروی مجبور به تخلیه ایران شد» (ص ۲۶۵).

مسببان اصلی و رهبران این فرقه به آن سوی مرزها (به وطن اصلی خود) گریختند و همکاران ایشان در داخل به دست حکومت مرکزی ایران گرفتار شدند. کشتار این عده به دست حکومت مرکزی به کنار، آنچه بیش از هر چیز مایه دریغ و درد است این است که: «نمایندگان دولت مرکزی به دستور تهران کتابهای درسی مدارس را جمع کردند و آتش زدند [و] از آن پس مطبوعات و انتشارات ترکی قدغن و زبان رادیو و مدارس منحصرأ فارسی شد» (ص ۲۶۵). این همه فجایع در آذربایجان اتفاق افتاد، استقلال آن از آن بازپس گرفته شد، ترکهای جدایی طلب به زندان افتادند یا از دم تیغ گذشتند، و از همه بدتر، مؤلف تأسف می خورد، کتابهای درسی ترکی به آتش کشیده شد، و هیچ کس صدایش در نیامد.

مؤلف در اینجا خود صحنه جاننداری پیش ما گسترده است، ولی من برای روشن شدن اذهان لازم می بینم که مطلب را بیشتر بشکافم. مسأله اقوام ایرانی و زبانهای مختلف محلی و رسمی

تحمیل زبان فارسی به اقوام مختلف ایرانی، از جمله به ترکها، نه تنها زیر پا گذاشتن نخستین حق طبیعی و انسانی است، بلکه حتی از نظر آقای هیئت عملی است غیرعقلانه و به دور از مصلحت، چه ترکهایی که فارسی آموخته اند در باطن کینه و نفرتی از فارسها به دل گرفته اند: «انتخاب یک زبان و تحمیل اجباری آن به همه اقوام به قیمت نفی زبان قومی و مادری آنها عاقلانه و به مصلحت هیچ کشوری نیست و جز نفاق و ایجاد عکس العمل دفاعی و تنفر و کینه نتیجه‌ای ندارد» (ص ۳۹۳). از همه اینها گذشته، فارسی آموختن ترکها در مدارس یک عمل ضداسلامی است. اگر رژیم پهلوی مرتکب این جنایت شد معذور بود چون میانهای با اسلام نداشت. ولی رژیم جمهوری اسلامی چرا باید زبان امام خمینی - مُدْظَلَه - را به همه ایرانیان تحمیل کند؟ آقای هیئت با لحنی پدرا نه و دلسوزانه به رژیم جمهوری اسلامی ایران نصیحت می کند که از گذشته عبرت بگیرد و راه پیموده را از نو نییماید: «تجربه پنجاه ساله دوران پهلوی نشان داد که روش غیر انسانی و ضداسلامی نتیجه‌ای معکوس دارد و ممکن است در روزهای ضعف و تاریک بهانه و دستاویزی به دست دشمنان بدهد و مورد سوء استفاده دیگران قرار گیرد» (ص ۳۹۳).

سخنانی که نقل شد برای نشان دادن نیت مؤلف و استدلال او کافی است. نظیر این جملات در جاهای دیگر کتاب نیز آمده است، و به جای اینکه سخن را با نقل این کلیات دراز کنیم بهتر است به سراغ تصویری برویم که مؤلف از آینده ترسیم می کند. چه می شود اگر اقوام مختلف ایرانی هر یک به زبان محلی خود تحصیل و تدریس کنند؟ پاسخ این سؤال را مؤلف محترم و دلسوز ایرانی من غیر مستقیم داده است. وی آینده را در آینه گذشته می بیند. در یک دوره کوتاه در تاریخ کشور ما آرزوهای مؤلف تا حدودی تحقق یافته است. سن من و امثال من کمتر از آن است که آن دوره را به یاد آوریم. ولی جناب دکتر هیئت آن را خوب به یاد دارد و گوشه‌ای از صحنه‌ای را که خود شاهد آن بوده است برای خوانندگان کتاب ترسیم نموده است. در سال ۱۳۲۴ که او یک جوان پرشور بیست ساله بود فرقه دموکرات در تبریز تشکیل شد و زمام امور را به دست گرفت. آذربایجان بالاخره از زیر یوغ ستم

کردن این زبانها در مدارس و مناطق مختلف کشور مسأله‌ای نیست که ملت ایران با بی‌اعتنایی از آن بگذرد. سخنان آقای هیئت در این کتاب جرقه‌هایی است که می‌تواند در آینده تبدیل به آتش يك فتنه عظیم در ایران شود، و این به عهده فرد فرد ایرانیان است، اعم از ترك و فارس و کرد و بلوچ و عرب، که اجازه ندهند بار دیگر نویسندگانی با القآت شوم و تفرقه‌افکنانه خود صدها هزار جوان ایرانی را در آینده به خاک و خون کشند. کتاب سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی تنها اثری نیست که بعد از انقلاب اسلامی به قصد جدایی طلبی نوشته شده است. آقای هیئت سالهاست که مجله‌ای به نام وارلیق منتشر می‌کند و سالهاست که به قول خودش درباره «تاریخ ادبیات آذربایجان و همچنین ادبیات شفاهی خلق آذربایجان» (ص ۲۷۵) قلم فرسایی می‌کند. چنانکه در فهرست ضمیمه کتاب او آمده است، بعد از انقلاب در حدود یکصد و هفتاد اثر در این باره منتشر شده است. ۱۲ کتاب درباره آموزش زبان ترکی (ظاهرآ به فارسیها)، ۵۱ اثر ادبی و تحقیقی که در فهرست مزبور از کتاب آخونداف شروع می‌شود و به کتاب آقای هیئت ختم می‌شود، و ۱۰۸ کتاب شعر که بنا به گفته آقای هیئت اغلب «ساده و خلقی» است (ص ۲۷۶). خوانندگان این کتابها فقط جوانان پرشور و تاریخ‌نخوانده آذربایجانی نیستند، بلکه تلقینات ایشان در بعضی از مسؤولان حکومت جمهوری اسلامی - که غالباً از مردم آذربایجانند - آثاری گذاشته است. و این براستی خوفناک است.

مؤلف کتاب سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی بظاهر سخن ساده و «مترقی» ای می‌گوید. ترکی کردن زبان مدارس آذربایجان از نظر ایشان نه تنها زبانی به کسی نمی‌زند بلکه حق مردم آذربایجان و به مصلحت کشور است. مؤلف برای اینکه سخن خود را مقبول جلوه دهد، دست به يك عمل خطرناک می‌زند و آن ایجاد تفرقه است - تفرقه میان اقوام مختلف.



مسأله اقلیتها و اختلاف و تفرقه میان اقوام مختلف در يك کشور مسأله‌ای است که در بعضی از کشورها، بخصوص اتحاد جماهیر شوروی، مطرح است. این مسأله را شوروی خود از زمان روسیه تزاری به ارث برده است. در امپراطوری تزاری روسها همواره می‌کوشیدند تا اقوام و ملل دیگر را تحت رقیبت خود نگاهدارند. پس از انقلاب اکتبر، کمونیستها ابتدا در صدد حل این مسأله برآمدند و هنگام در دست گرفتن قدرت قول دادند که به اقوام و ملل مختلف خودمختاری و حتی استقلال و جدایی از روسیه عطا کنند. ولی دیری نپایید که رهبران انقلاب همه آن قول و قرارها را از یاد بردند و روسها به قهر خود بر اقوام و ملل تحت ستم همچنان ادامه دادند. تنها ملتی که استقلال خود را کسب کرد فنلاند بود. باقی اقوام و ملت‌های استقلال طلب همه سرکوب شدند. از آن پس در شوروی نژادروس نه تنها حکومت و ریاست را در دست داشته بلکه همواره کوشیده است تا آداب و رسوم و مذاهب و زبانهای اقوام دیگر را محو کند.

اما در ایران. یکی از بدیهی ترین حقایق این است که مسأله‌ای به نام مسأله اقلیتها و اختلاف میان اقوام در کشور ما وجود نداشته است. ترك و فارس و بلوچ و کرد و عرب و ترکمن در ایران همه از حقوق مساوی برخوردار بوده‌اند و به هیچ کس به دلیل قومیت و تکلم به يك زبان محلی در خانه و بیرون خانه ظلمی و اجحافی نشده است. در گذشته غالباً سهم هموطنان آذربایجانی از مناصب و مقامات والای مملکتی بر مراتب بیش از مردم استانهای دیگر بوده است و در بسیاری از کابینه‌های بعد از مشروطه اکثر اعضاء آذربایجانی بوده‌اند و منشیان فارسی زبان هیأت دولت در ثبت صورت مذاکرات دچار اشکال می‌شدند. امروزه نیز مقامات مهم سیاسی و فرهنگی کشور ما به‌طور مساوی در دست ترك و فارس و غیره است و هیچ کس توجهی ندارد که مثلاً رئیس جمهوری یا نخست‌وزیر یا رؤسای مجلس و قوه قضائیه یا وزرا و رؤسای دانشگاهها فارس‌اند یا ترك و کرد و لر و بلوچ.

متأسفانه کسانی که با جامعه‌شناسی ایران بیگانه بوده‌اند سعی کرده‌اند مسأله اقلیتها را به کشور ما صادر کنند. کمونیستهای ایرانی که معمولاً مسائل روسیه و انقلاب اکتبر را عیناً در برنامه‌های مبارزاتی خود در ایران وارد کرده‌اند، مسأله اقلیتها را نیز که وصله‌ای ناجور بر کسوت جامعه و فرهنگ ایرانی بوده است در برنامه‌های انقلابی خود گنجانده‌اند. این مسأله در غائله فرقه دموکرات آذربایجان بخوبی آشکار شد. نقشه جدایی آذربایجان را باقراوف رهبر حزب کمونیست آذربایجان شوروی کشید و حزب توده و فرقه دموکرات در ایران نیز با دستاویز قرار دادن مسأله اقلیتها در صدد اجرای همان نقشه بودند. هم اکنون نیز مسأله اقلیتها و ایجاد تفرقه میان اقوام بهانه‌ای است برای قطعه

مشروطیت هم وجود داشته، که طراحان و تصویب کنندگان و مدافعانش غالباً از هموطنان آذربایجانی بوده‌اند.

ایرانیان با هر لهجه و در هر نقطه‌ای که باشند می‌دانند زبان فارسی رکن اصلی وحدت و تمامیت ارضی و استقلال کشور است، و به همین دلیل حاضر نیستند مصالح ملی خود را فدای تحریکات بیگانگان کنند.

اصلی که از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نقل کردیم حدود فعالیت‌های هر زبان را دقیقاً روشن ساخته است. «اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی» حد و مرزی است که قانون برای زبان فارسی تعیین کرده است. حد زبانهای دیگر، از جمله زبان ترکی نیز، مشخص و معین شده است. استفاده از زبان ترکی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آن در مدارس در کنار فارسی آزاد است. در اینجا تصریح شده است که زبان مدارس و کتابهای درسی باید زبان فارسی باشد. آیا این نقض قانون اساسی نیست که بگویم «مردم هر منطقه هم باید بتوانند به زبان مادری و محلی خود تحصیل و تدریس کنند و زبان محلی باید در محل رسماً پذیرفته شده باشد»؟ آقای هیئت با استفاده از همین اصل اجازه انتشار مجله وارلیق و کتاب سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی را به دست آورده، ولی در عین حال خود این اصل و بخشی از اصل نهم را نقض کرده است که: «هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی و تمامیت ارضی ایران کمترین خدش‌های وارد کند». پیشنهاد ایشان در صورتی که عملی شود بزرگترین لطمه را به استقلال سیاسی و فرهنگی و تمامیت ارضی ایران وارد خواهد کرد.

فرض کنیم که آرزوی کسانی که می‌خواهند زبانهای محلی در

قطعه کردن ایران، بهترین روزنی که این تفرقه‌افکنان و جدایی طلبان می‌توانند از آن وارد شوند مسأله زبان است و با توجه به کثرت جمعیت ترکها مسأله ترك و فارس مناسبترین میدانی است که می‌توانند در آن جولان کنند. ولی آیا برآستی مسأله ترکی و فارسی به صورتی است که آقای دکتر هیئت و همفکران ایشان مطرح می‌کنند؟ آیا رسمی بودن زبان فارسی نشانه ظلمی است که قومی بر قوم دیگر کرده است؟

همان طور که گفته شد، مؤلف محترم، رسمی بودن زبان فارسی را در مدارس ایران نتیجه «احساسات ملی‌گرایی افراطی و شوونیستی فارسیان» می‌داند. ولی این اتهام کذب محض است. اگر زبان فارسی در کشور رسمی شده است به دلیل سابقه تاریخی و فرهنگ عظیم و پربزکتی است که پشتوانه آن است. این زبان دومین زبان عالم اسلام است و بسیاری از ذخائر فرهنگی عالم اسلام و ایران به این زبان است. در تکوین و غنای این زبان نه تنها ایرانیان اعم از ترك و فارس و لر و کرد و مازندرانی و گیلانی و خراسانی و غیره بلکه بسیاری از هوشمندان آن سوی جیحون و کرانه‌های سند سهیم بوده‌اند. زبان فارسی وسیله انتقال معارف اسلامی و احکام الهی به مردم هند و پاکستان و خوارزم و افغانستان و ختا و ختن بوده است، و امروزه این زبان غنی مایه تشخیص و اعتبار ایرانیان در فراخنای جهان است. به همین دلیل است که این زبان مطابق اصل پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران زبان رسمی و مشترک ایران شناخته شده است. عین این اصل را در اینجا نقل می‌کنم تا خوانندگان خود قضاوت کنند چگونه مطالبی که از کتاب سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی نقل کردیم ناقض آن است.

زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد ولی استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس در کنار زبان فارسی آزاد است.

این اصلی است که اکثر قریب به اتفاق مردم ایران به آن رأی مثبت داده‌اند. اگر فقط فارسها می‌خواستند به این اصل رأی دهند مجموع آراء بر مراتب کمتر از ۹۸ درصد بود. نه فقط ترکها و سایر اقوام دیگر ایرانی بودند که بر این اصل صحنه گذاشتند، بلکه بسیاری از اعضای مجلس خبرگان و تهیه کنندگان این قانون و این اصل که خود آذربایجانی بودند و برادرانه در کنار سایر اقوام نشسته بودند آن را تصویب کردند. بنابراین، به خلاف ادعای آقای هیئت «گناه» به رسمیت شناختن فارسی برگردن رژیم پهلوی نمی‌تواند باشد. رسمیت زبان فارسی در قانون اساسی



محل رسمی شود روزی متحقق گردد. در آن صورت چه وضعی برای ما پیش خواهد آمد؟ پاسخ این سؤال را جناب دکتر هیئت خود داده است. رادیوها و اگر بتوانند تلویزیونها و مطبوعات، همان طور که فرقه دموکرات عمل کرد، به زبان محلی خواهد شد. از آن مهمتر مدارس است. دانش آموزان به جای اینکه به زبان فارسی تعلیم بگیرند، به زبان محلی خود تحصیل خواهند کرد. معلمان و دبیران و سپس استادان دانشگاهها در بلوچستان به زبان بلوچی، در کردستان به زبان کردی، در گیلان به زبان و لهجه گیلکی و در آذربایجان، در شهرهای تبریز، ارومیه، اردبیل، مرند، زنجان، مراغه، خوی، همه به زبان ترکی تدریس خواهند کرد. حتی در شهرهایی چون تهران، اراک، ساوه، همدان و در خراسان با یک میلیون جمعیت ترک زبان که در بجنورد و شیروان و قوچان و درگز و کلات و اسفراین دارد ترکی جای فارسی را خواهد گرفت. از این گذشته، کتابهای درسی نیز باید به زبانهای محلی نوشته شود.

تصور اینکه زبانها و لهجههای محلی از قبیل بلوچی و کردی و سمنانی و گیلکی و لری با بنیه ضعیفی که دارند بتوانند از عهده بیان مفاهیم علمی و ادبی و اجتماعی و غیره برآیند برای من محال است. اما نویسنده ما نگران زبان مادری خودش یعنی ترکی است و مسأله این زبان نیز با زبانها و لهجههای دیگر بکلی فرق دارد. این زبان از یک موقعیت خاص برخوردار است و نویسنده نیز این نکته را خوب می داند. به عقیده وی زبان ترکی از حیث بیان مفاهیم و مسائل علمی و فلسفی و اجتماعی ضعیف نیست. کتاب او در حقیقت از برای اثبات همین معنی نوشته شده است. وی برای تأیید مدعای خود مطالبی را جسته گریخته از نویسندگان و شعرای ترک زبان نقل کرده است و از قول امیرعلیشیر نوایی گفته



است که: «نثر زبان ترکی برای بیان اندیشه و مفاهیم و موضوعات مختلف علمی و فلسفی و اجتماعی و... از فارسی و بسیاری از زبانهای دیگر قویتر و رساتر است» (ص ۲۴۱). اگر این قوت و رسایی در ایران جلوه ای نداشته است گناهِش به گردن فارسها و بخصوص رژیم منحوس پهلوی است. استعداد زبان ترکی در جاهای دیگر است که بروز کرده است. و این جان کلام است. در کجا؟ در ترکیه و اتحاد جماهیر شوروی. بنابراین، مناطق ترک نشین ما، به خلاف اقوام دیگر ایرانی، هیچ نگرانی از بابت معلم و کتاب درسی و غیر درسی نباید داشته باشند. آنها در موقعیت خاصی قرار دارند. کشورهای ترکیه و آذربایجان شوروی همه آنچه را که ایشان نیاز دارند حاضر و آماده در آستین دارند. کافی است خط ترکی رایج در روسیه یا ترکیه را با بعضی از کلمات تغییر دهیم تا ترکیهای آذربایجان و نقاط دیگر ایران را وصل به گر کرده باشیم. حتی این کار هم ضرورتی ندارد. راه ساده تر این است که ترکی آذربایجان را اندکی تغییر دهیم تا زبان شمالیها را درک کنند. و آن وقت است که ترکان ما به ذخیره ای عظیم دست خواهند یافت. نویسنده وقتی از قول امیرعلیشیر نوایی نقل می کند که نثر ترکی توانایی «بیان اندیشه و مفاهیم و موضوعات مختلف علمی و فلسفی و اجتماعی» را دارد بلافاصله می افزاید: «در آذربایجان شمالی [!] بعد از الحاق به روسیه فرهنگهای جدیدی نوشته شده است» (ص ۲۴۱). و این جمله دقیقاً قبله کسانی را که می خواهند زبان ترکی را به مدارس آذربایجان بیاورند نشان می دهد. نه تنها کتابهای درسی و معلمان خود را از روسیه یا ترکیه وارد خواهند کرد، به همه مطبوعات و نشریات آنان دسترسی پیدا خواهند کرد و رادیو و تلویزیون آن همسایگان هم برایگان در اختیار ایشان خواهد بود.

تا اینجا ما اولین قدم و ذر واقع مهمترین قدم را در آزادسازی آذربایجان از دست فارسها برداشته ایم. قدم بعدی استقلال سیاسی و سپس جدایی ارضی است. احساس نفاق و کینه ای که القات پان ترکیسم و «ترقی خواهانه» و «خلقی» و «دموکراتیک» روسی در جوانان ترک ما بتدریج پدید خواهد آورد راه را برای قدم آخر باز خواهد کرد. تا چند سال دیگر هیچ جوان فارسی جرات نخواهد کرد حتی برای دیدن اقوام و خویشاوندان ترک خود قدم به تبریز و ارومیه و اردبیل بگذارد. در همان دروازه های قزوین او را به جرم اشغال آذربایجان و جاسوسی روانه تهران خواهند کرد. و بالأخره، نوبت تانکها و زره پوشهاست، از شمال یا شمال شرقی، و به ظن قوی این شمال است که پیشه وریها را در دامن خود پرورش داده و می دهد. اصلاً زبان ترکی امروزه وسیله اظهار ایدئولوژی همانهاست. اگر فرصت داشتم، مایل بودم بنشینم و بشمارم که چند بار فقط لفظ «خلق» و «خلقی» در کتاب سیری در

تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی تکرار شده است. زبان ترکی روزگاری زبانی بود برای بیان مفاهیم عالی‌ه عرفانی و دینی و مهمترین جلوه این زبان هم در اشعار دینی و عرفانی این زبان است. ولی آنها همه مضامین مندرس ایدئالیستی بود و زبان ترکی معاصر بر آنها خط بطلان کشیده است: «نگاهی به مجموعه اشعار شعرای معاصر نشان می‌دهد که برخلاف قرن ۱۹ شیوه شعر غنایی و غزل نبوده بلکه مضامین اکثریت قاطع شعر معاصر را مسائل اجتماعی و فرهنگی، اقتصادی و سیاسی مردم تشکیل می‌دهد. در اشعار اغلب این شعرا مسأله زبان و ستم مطرح شده است. اغلب اشعار اینان ساده و خلقی و به زبان هجایی و عروضی و گاهی آزاد است. صرف نظر از افکار و عقاید سیاسی، اکثریت شعرا پیرو مکتب رئالیسم هستند» (ص ۲۷۶). این مضامین رئالیستی و خلقی فقط در اشعار شعرای ترک زبان روسی نیست، در ایران هم وضع کم و بیش به همین منوال بوده است. نویسنده هنگامی که از ترک زبانان تهران و اراک و ساوه و همدان سخن می‌گوید بلافاصله از شاعری یاد می‌کند به نام تلیم‌خان که در اواخر قرن هجدهم و اوائل قرن نوزدهم زندگی می‌کرد و «شاعری خلقی» بود (ص ۳۱۸). تاریخها را من به تبع مؤلف محترم میلادی آوردم، چون همه منابع ایشان با این تاریخ سر و کار داشته‌اند نه با تاریخ اسلامی و خودایشان نیز مگرگاهی در مواردی که حوادث ایران را شرح داده‌اند همه جا تاریخ فرنگی را ذکر کرده‌اند.

در مدت کوتاهی که از انتشار کتاب سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی می‌گذرد موجی در بعضی از محافل فرهنگی ایجاد شده است و اگر چه این موج ناچیز است ولی وقتی عظمت خطر احتمالی ناشی از آن را در نظر گیریم و در آن ضرب کنیم حاصل ضرب آن رقمی بی‌نهایت خواهد شد و همین ایجاب می‌کند که ما مسأله را جدی تلقی کنیم. جناب آقای دکتر هئیت را بنده شخصاً نمی‌شناسم، و نه تنها سابقه خصومتی میان ما نیست، بلکه شخص ایشان به‌عنوان یک طبیب ایرانی و جراح چیره‌دستی که جان بسیاری از هموطنان ترک و فارس خود را از مرگ نجات داده است سخت مورد احترام من است. ولی کتاب ایشان تفرقه افکنانه است و لحن سخن کینه‌توزانه است و دشمنی را برمی‌انگیزد که هرگز در میان ده میلیون ترک و دهها میلیون فارس وجود نداشته است. نوشتن تاریخ زبان ترکی و تحقیق درباره گذشته این زبان و نشان دادن ذخایر و تواناییهای آن حتی تدریس ادبیات آن در دانشگاهها دیگر است و دامن زدن به آتش کینه و نفاق و دشمنی میان ترک و فارس، و زمزمه جدایی فرهنگ یک منطقه از کشور و باز کردن راه برای سوء استفاده دشمنانی که

در کمین نشسته‌اند دیگر. این چیزی است که خود اهالی آذربایجان بیش از هر کس از آن ناراضی خواهند بود. ترک زبانان ایران زبان فارسی را از خود می‌دانند. افتخارات زبان فارسی متعلق به همه کسانی است که در پروردن این زبان سهم بوده‌اند و هم اکنون بدان تکلم می‌کنند. ترک زبانان ایران سهم بزرگی در ساختن و پروردن این زبان داشته‌اند. این زبان زبان پدران و مادران ایشان بوده و هم اکنون نیز زبان ایشان است. تنها فرقی که میان ترک زبانان ایرانی و فارسهائی ایرانی هست این است که فارسهها اکثر ترکی نمی‌دانند و ترکها اصلاً فارسهائی هستند که ترکی می‌دانند. جناب آقای هئیت نیز که یقیناً یک ایرانی مسلمان ترک و فارس است با این سخن من موافق خواهد بود، و چه بسا با استنباطهایی که من از کتاب ایشان کرده‌ام مخالفت کند. از جمله اینکه به من خواهند گفت که ایشان با پان ترکیسم مخالفت کرده و منکر زبان فارسی به‌عنوان زبان مشترک مردم ایران نشده‌اند. و این درست است. خود ایشان تصریح کرده‌اند که: «هر کشوری باید یک زبان مشترک داشته باشد. همه افراد آن کشور باید آن زبان را برای تأمین ارتباط عمومی بیاموزند» (ص ۳۹۳). این البته تعارف است، درست مانند تعارفی که مؤلف در مورد حکومت فرقه دموکرات در آذربایجان کرده و گفته است که: «زبان ترکی به موازات زبان فارسی در آذربایجان رسمیت یافت». کافی است که ما به خاطرات کسانی که در دوره حکومت پیشه‌وری به آذربایجان رفته‌اند مراجعه کنیم تا ببینیم «به موازات فارسی» یعنی چه. یک مورد آن را احمد شفائی که خود در ارتش پیشه‌وری بوده است در کتاب قیام افسران خراسان نقل کرده است. دموکراتها حتی اجازه نمی‌دادند احدی در دولت و پادگانها به زبان فارسی تکلم کند. باری، پس از اینکه آقای هئیت از روی تعارف، زبان فارسی را به‌عنوان زبان مشترک پذیرفتند بلافاصله می‌افزایند که: «مردم هر منطقه هم باید بتوانند به زبان مادری و محلی خود تحصیل و تدریس کنند». و این دقیقاً آب ریختن به آسیای پان ترکیسم است و چیزی است که آتش همه فتنه‌ها از آن برمی‌خیزد. ما زبان فارسی را نمی‌توانیم در حد زبان اسپرانتو در ایران تنزل دهیم، و آذربایجان را از لحاظ فرهنگی از ایران جدا کنیم و انتظار داشته باشیم که به استقلال سیاسی و وحدت و تمامیت ارضی کشور لطمه‌ای وارد نیاید. این برای ملت ما قابل درک است که بیگانگان خواب تجزیه ایران را ببینند و با قوای نظامی خود، پس از تجاوز فرهنگی، به خاک ما حمله کنند، ولی چیزی که برای ما قابل تحمل نیست این است که هموطنان ما سخنانی را القا کنند که مقدمه تجزیه کشور و حمله بیگانگان به خاک ما باشد. این گناهی است که ملت ایران بر نویسنده و ناشر این سخنان نخواهد بخشود.